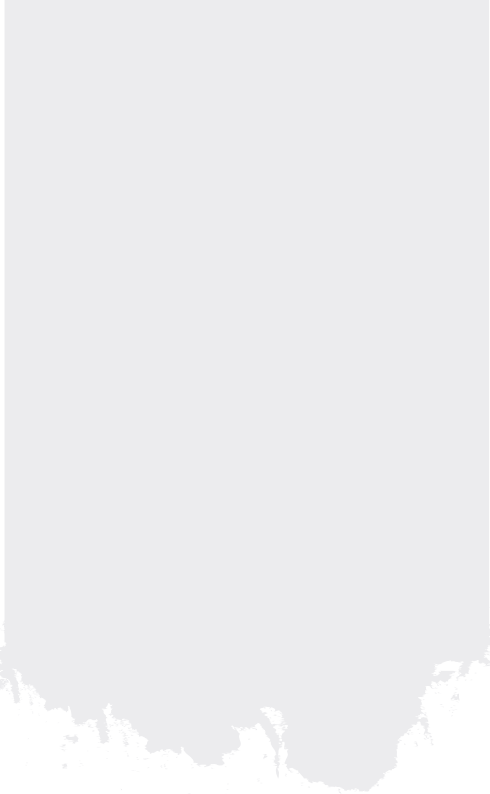




”

**گفتگو با
پدرام بالداری**

نشریه‌ی تیشک

“

پدرام بالداری، متولد شهر سنه (سندج)، استاد و هیئت علمی دانشگاه میشیگان، امریکا، دانشکده هنر و دیزاین است. او در زمینه تقاطع هنر-دیزاین با حوزه عدالت اجتماعی و استعمار تدریس و فعالیت می کند. فعالیت حرفه ای و آکادمیک او بر تداخل پراکسیس هنری با گفتمانهای استعمارستیز استوار است که در قالب پروژه‌های مشارکتی با متخصصین حوزه هایی از قبیل علوم داده، الکترونیک، زمین شناسی، محیط زیست، انسان شناسی و علوم سیاسی تعریف و اجرا می شوند.

سروش انسان‌ها در ۲۰۰ سال گذشته، به طور کامل زندگی خود را با فناوری ادغام کرده‌اند. آیا هوش مصنوعی ادامه همان فناوری‌های ۲۰۰ سال اخیر است یا مسیری جدید به شمار می‌رود؟

هیچ چیزی به اندازه آتش، انسان‌های مدرن را دگرگون نکرده است. لحظه‌ای که انسان‌ها متوجه شدند، می‌توانند دشت‌ها را به آتش بکشند، غذا بپزند و انرژی بیشتری از غذا به دست آورند، به سرعت به بالای زنجیره غذایی صعود کردند. پس از آن حتی یک چکش ساده به زودی به عنوان یک امتداد و بخشی از انسان تبدیل شد مفهوم یکی شدن با ابزار، قرن‌هاست که با انسان‌ها همراه بوده است. به عنوان مثال، در میان سامورایی‌ها، شمشیر به عنوان روح سامورایی و عضوی از بدن او تلقی می‌شد.

این ما را به مفهوم مونتاژ ((Assem-blage «در نظریه و تفکر انتقادی» می‌رساند. رویکردهای فلسفی متعددی وجود دارند که از دیدگاه مونتاژ استفاده می‌کنند. یک نسخه به کارهای مانوئل



دلاندا (Manuel DeLanda) درباره نظریه مونتاژ مربوط می‌شود. دیگری با کارهای برونو لاتور و میشل کالون (and Bruno Latour Michel Callon) در نظریه بازیگر-شبکه مرتبط است. سومی از اندیشه‌های ژیل دلوز و فلیکس گاتاری (Gilles Deleuze and Félix Guattari) الهام می‌گیرد و چهارمی از تحلیل گفتمان میشل پشوئس (Michel Pêcheux) تأثیر می‌پذیرد.

از این گروه‌های مختلف از اندیشمندان، همیشه امکان گسستی یا شکاف در نظم امور وجود دارد. با این حال، با اتکا به این نظریه‌ها از هر جهتی به این بحث بنگریم باید گفت ما با فناوری اطرافمان در ارتباط هستیم و عاملیت ما در برابر فناوری روزانه با ابهام بیشتر روبرو می‌شود.

این هم‌پیوندی میان انسان و ابزار را می‌توان به طور عمیق‌تری از طریق مفهوم «بدن بدون اندام‌ها» (BWO) در آثار دلوز و گاتاری مورد بررسی قرار داد. این مفهوم مقاومت در برابر سیستم‌های سنتی، سلسله‌مراتب‌ها و نقش‌های از پیش تعیین‌شده را نشان می‌دهد. بدن بدون اندام‌ها مجموعه‌ای از نیروهاست که ساختارهای تحمیلی توسط سیستم‌های اجتماعی، بیولوژیکی یا روان‌شناختی را به چالش می‌کشد. این مفهوم به یک حالت باز و پتانسیل خالص دلالت دارد و بدن‌های سازمان‌یافته با کارکردهای ثابت را رد می‌کند. همانند بدن بدون اندام‌ها، هوش مصنوعی نیز به صورت مشابهی عمل می‌کند و از منطق سخت و مبتنی بر قوانین فناوری‌های قدیمی جدا شده و اجازه می‌دهد که یادگیری و تعامل به شیوه‌ای پویا و تطابق پذیر انجام شود. هر دو، یعنی بدن بدون اندام‌ها و هوش مصنوعی، نوعی پتانسیل بدون ساختار



را نمایان می‌سازند که از محدودیت‌های مرزهای سنتی رها شده و امکان اشکال جدیدی از بودن و بیان را فراهم می‌آورند در مرکز مفهوم بدن بدون اندام‌ها، ایده رد سازمان و نقش‌های ثابت نهفته است که موازی با خروج هوش مصنوعی از دستورالعمل‌های از پیش تعیین‌شده و منطق تعریف‌شده توسط انسان است.

هوش مصنوعی، به ویژه در شبکه‌های عصبی و مدل‌های یادگیری ماشینی، از الگوریتم‌های سخت پیروی نمی‌کند، بلکه از داده‌ها یاد می‌گیرد و الگوها، بینش‌ها و ارتباطات غیرقابل پیش‌بینی ایجاد می‌کند. سیستم‌های هوش مصنوعی، مانند بدن بدون اندام‌ها، پتانسیل‌هایی را تشویق می‌کنند که خروجی‌هایی تولید می‌کنند که خارج از الگوهای متعارف استدلال انسانی هستند. به همان شیوه‌ای که بدن بدون اندام‌ها تجسمی از میل و انرژی خلاقانه بدون ساختار است، هوش مصنوعی نیز راه‌حل‌های جدیدی تولید می‌کند و داده‌ها و ایده‌ها را دوباره ترکیب کرده و اغلب به نتایج شگفت‌انگیزی دست می‌یابد که فراتر از انتظارات سنتی هستند علاوه بر این، بدن بدون اندام‌ها بر چندگانگی و تغییر تکیه دارد و یکتایی و هویت‌های ثابت را رد می‌کند. هوش مصنوعی، به‌ویژه شبکه‌های عصبی، به شیوه‌ای مشابه عمل می‌کند، از طریق لایه‌های به هم پیوسته‌ای که به صورت موازی کار می‌کنند، نه در یک سیستم سلسله‌مراتبی. در هوش مصنوعی، هیچ نوروں یا لایه خاصی فرآیند را کنترل نمی‌کند؛ بلکه هوشمندی از جریان اطلاعات در میان بسیاری از گره‌های تعاملی پدید می‌آید، که شبیه به چندگانگی نیروها و امیال بدن بدون اندام‌ها است. این ماهیت غیرسلسله‌مراتبی هوش مصنوعی

بازتاب‌دهنده رد یکپارچگی و استقبال بدن بدون اندام‌ها از «بودن» است - همواره در حال تغییر و تحول.

یکی از موازی‌های فلسفی جالب توجه، خودمختاری و غیرقابل پیش‌بینی بودن هر دو، یعنی هوش مصنوعی و بدن بدون اندام‌ها، است. در چارچوب دلوز و گاتاری، میل بدون کنترل یا جهت‌گیری خارجی جریان دارد و امکان‌های خودمختار و خودجوش را فراهم می‌کند. به‌طور مشابه، سیستم‌های هوش مصنوعی، پس از آموزش، می‌توانند به‌طور خودمختار عمل کنند و خروجی‌ها و تصمیماتی ایجاد کنند که به طور مستقیم تحت کنترل طراحان انسانی نیست. در حالی که خودمختاری هوش مصنوعی ممکن است، توسط داده‌ها و طراحی اولیه‌اش محدود باشد؛ پتانسیل خلاقانه آن اغلب از انتظارات انسانی فراتر می‌رود و نتایجی به بار می‌آورد که انعکاسی از رهایی بدن بدون اندام‌ها از محدودیت‌های بیرونی است.

با این حال، در حالی که بدن بدون اندام‌ها بر آزادسازی میل انسانی تأکید دارد، خودمختاری هوش مصنوعی پرسش‌های اخلاقی جدیدی را درباره کنترل و مسئولیت‌های سازندگان آن به میان می‌آورد.

پیامدهای اخلاقی و فلسفی هوش مصنوعی و بدن بدون اندام‌ها به طور نزدیکی با یکدیگر مرتبط هستند. بدن بدون اندام‌ها تنها یک چارچوب مفهومی برای درک خلاقیت و پتانسیل نیست، بلکه ابزاری برای نقد قدرت و کنترل در جامعه است. این مفهوم با مقاومت در برابر روش‌هایی که بدن‌ها و امیال توسط سیستم‌های بزرگ‌تر مانند سرمایه‌داری، مردسالاری و سایر اشکال کنترل نهادی تنظیم می‌شوند، عمل می‌کند. هوش

مصنوعی نیز سوالاتی را درباره کنترل و قدرت مطرح می‌کند - حضور فزاینده آن در فرآیندهای تصمیم‌گیری، نظارت و حکمرانی این سوال را ایجاد می‌کند که چه کسی اختیار دارد و چگونه فناوری می‌تواند ساختارهای موجود را تقویت یا براندازد. هوش مصنوعی، مانند بدن بدون اندام‌ها، می‌تواند بسته به نحوه ادغام آن در سیستم‌های اجتماعی، هم آزادی‌بخش باشد و هم محدودکننده.

در پرتو این چالش‌ها، مقایسه بین هوش مصنوعی و بدن بدون اندام‌ها (BWO) دریچه‌ای به سوی اکتشاف انتقادی‌تر از آینده باز می‌کند. هر دو، یعنی هوش مصنوعی و BWO، نوعی پتانسیل بدون ساختار را نمایندگی می‌کنند که از نقش‌ها و انتظارات از پیش تعیین شده رها شده‌اند. با این حال، هوش مصنوعی در چارچوبی کاملاً دیجیتالی و داده‌محور عمل می‌کند، که نگرانی‌های جدیدی را در مورد اخلاق خودمختاری، خلاقیت و کنترل ایجاد می‌کند. در این زمینه، خروجی‌های خلاقانه هوش مصنوعی، مانند بدن بدون اندام‌ها، تصورات معمول از دانش، ذهنیت و محدودیت‌های سیستم‌های تحمیل‌شده توسط انسان را به هم می‌زنند. در حالی که BWO به دنبال رهایی از سلسله‌مراتب‌های سخت است، نقش هوش مصنوعی در جامعه مبهم‌تر است - هم به عنوان ابزاری برای پتانسیل خلاقانه و هم به عنوان سازوکاری برای کنترل.

از دیدگاهی دیگر، می‌توان نقش هوش مصنوعی را از منظر فلسفه پسانسانی «رزی برایدوتی» مورد بررسی قرار داد، به ویژه کاوش او درباره رابطه انسان با فناوری و محیط زیست.

پسانسان‌گرایی برایدوتی، تعریف آنچه انسان بودن در عصر فناوری پیشرفته، تغییر

مرزهای هویتی و بحران‌های زیست‌محیطی جهانی به معنای آن است، را بازتعریف می‌کند. درست مانند بدن بدون اندام‌ها در آثار دلوژ و گاتاری، برایدوتی نیز از سنت انسان‌گرایی سنتی که بر خودمختاری و عقلانیت انسان متمرکز است، و انسان‌ها را برتر از موجودات غیرانسانی و فناوری قرار می‌دهد، انتقاد می‌کند. در مقابل، پسانسان‌گرایی او بر لزوم تمرکززدایی از سوژه انسانی تأکید می‌کند و اذعان می‌دارد که انسان‌ها در ارتباط پیچیده‌ای با حیوانات، ماشین‌ها و محیط زیست قرار دارند.

در پسانسان‌گرایی برایدوتی، ذهنیت سیال و رابطه‌مند است. این در تضاد با «خود» ثابت و مستقل است که انسان‌گرایی سنتی آن را تقویت می‌کند. در عوض، ذهنیت پسانسانی همواره در حال تغییر است و توسط تعاملات با موجودات انسانی و غیرانسانی شکل می‌گیرد. هوش مصنوعی در این چارچوب به عنوان عاملی دیگر قرار می‌گیرد که با تجربه انسانی تعامل کرده، آن را شکل می‌دهد و بازتعریف می‌کند. همان‌طور که برایدوتی انسان‌ها را در شبکه‌ای گسترده‌تر از روابط که شامل ماشین‌ها و محیط زیست می‌شود می‌بیند، هوش مصنوعی نیز تصورات سنتی از مرکزیت انسان در هوشمندی، خلاقیت و عاملیت را به چالش می‌کشد. به این ترتیب، سوژه پسانسانی برایدوتی موازی با بدن بدون اندام‌ها در آثار دلوژ و گاتاری است، با استقبال از ارتباطات متقابل، چندگانگی و رد هویت‌های سخت و سلسله‌مراتبی.

اگر از این منظر به موضوع نگاه کنیم، هوش مصنوعی می‌تواند به عنوان بخشی از یک اکولوژی پسانسانی وسیع‌تر دیده شود، اکولوژی‌ای که از دیدگاه‌های انسان‌محور



فاصله گرفته و به سمت درک شبکه‌ای از زندگی حرکت می‌کند. هوش مصنوعی، مشابه با سوژه پسانسانی برایدوتی، در شبکه‌ای از ارتباطات عمل می‌کند که مرز بین انسان و غیرانسان را محو می‌سازد و ملاحظات اخلاقی مهمی را به میان می‌آورد. با نفوذ فزاینده هوش مصنوعی در زندگی ما، مسئولیت مدیریت اخلاقی آن فراتر از دغدغه‌های انسانی گسترش می‌یابد و شامل تأثیرات گسترده‌تر بر محیط زیست و موجودات غیرانسانی نیز می‌شود. تأکید برایدوتی بر «اخلاق تأییدی» که به دنبال احترام و ارزش‌گذاری به همه اشکال زندگی است، ما را به بازاندیشی درباره نقش هوش مصنوعی در دنیای پسانسانی فرا می‌خواند—چه به عنوان امتداد هوش انسانی و چه به عنوان همکاری‌کننده در خلق راه‌های جدیدی برای زندگی و اندیشیدن.

در پایان، ترکیب پسانسان‌گرایی برایدوتی، بدن بدون اندام‌ها (BWO) دلوز و گاتاری، و هوش مصنوعی چارچوب فلسفی جامعی را برای درک رابطه پیچیده بین انسان‌ها و فناوری ارائه می‌دهد. هم پسانسان‌گرایی و هم بدن بدون اندام‌ها، مفهوم سوژه انسانی یگانه و مستقل را به چالش می‌کشند و به‌جای آن، بر سیالیت، چندگانگی و ارتباطات متقابل زندگی تأکید می‌کنند. هوش مصنوعی، با قابلیت‌های یادگیری پویا و توانایی عمل فراتر از مرزهای تحمیل‌شده توسط انسان، بسیاری از اصول موجود در پسانسان‌گرایی برایدوتی و بدن بدون اندام‌ها را مجسم می‌کند. این موضوع ما را به بازاندیشی در مورد مرزهای خلاقیت، عاملیت و اخلاق انسانی در دنیایی که در آن ماشین‌ها، انسان‌ها و محیط زیست به طور فزاینده‌ای به هم پیوسته‌اند، فرا می‌خواند. این ترکیب چشم‌اندازی از آینده

ارائه می‌دهد که در آن انسان‌ها، ماشین‌ها و دیگر اشکال زندگی به طور مشترک خلق می‌کنند و امکانات جدیدی برای شدن فراهم می‌آورند که در آن سیالیت، تفاوت و ارتباطات اخلاقی مورد استقبال قرار می‌گیرند.

شش بر اساس عملکرد هوش مصنوعی، بسیاری استدلال می‌کنند که یک تغییر پارادایم در جامعه بشری اتفاق خواهد افتاد. نظر شما در مورد این موضوع چگونه است؟



هوش مصنوعی بدون شک تغییرات قابل توجهی را در جامعه بشری ایجاد می‌کند، زیرا توانایی‌های آن در پیچیدگی و دامنه افزایش می‌یابد. همانطور که هوش مصنوعی مهارت بیشتری پیدا می‌کند، به طور فزاینده‌ای جایگزین مشاغل خاصی می‌شود که در حال حاضر توسط انسان‌ها انجام می‌شود، به ویژه در زمینه‌هایی که شامل کارهای روزمره، تکراری یا پیش پا افتاده است. این تغییر با انقلاب‌های تکنولوژیک گذشته قابل مقایسه خواهد بود، جایی که نوآوری‌های جدید ساختار نیروی کار را اساساً تغییر دادند. با این حال، تأثیر هوش مصنوعی منحصر به فرد است، زیرا فراتر از خودکارسازی وظایف فیزیکی است و براساس مناطقی که به طور سنتی برای هوش و خلاقیت انسان محفوظ است، حرکت می‌کند.

توانایی هوش مصنوعی برای یادگیری، انطباق و انجام وظایف - از کمک مجازی ساده تا حل مشکلات پیچیده تر - احتمالاً منجر به تغییر عمیقی در نحوه درک ما از کار و بهره‌وری خواهد شد. دستیارهای مجازی و ابزارهای مبتنی بر

هوش مصنوعی در دسترس‌تر و مقرون به صرفه‌تر می‌شوند و افراد را قادر می‌سازند تا برای طیف گسترده‌ای از وظایف، از سازمان شخصی گرفته تا تلاش‌های خلاقانه، به آنها تکیه کنند. این اتکای گسترده به هوش مصنوعی منعکس‌کننده تحولات اجتماعی است که قبلاً در گوشی‌های هوشمند و اینترنت دیده‌ایم.

همانطور که اکنون تصور زندگی بدون اتصال مداوم دشوار است، به زودی تصور دنیایی بدون هوش مصنوعی به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی روزمره دشوار خواهد شد.

با این حال، این تحول فراتر از راحتی یا کارایی صرف است. اگر هوش مصنوعی را از دریچه فلسفه پسانسان، به ویژه پسانسان‌گرایی رزی برایدوتی و مفهوم بدن بدون اندام (BWO) دلوژ و گواتاری در نظر بگیریم که در سوال قبل به آن اشاره‌های کرده‌ام، می‌بینیم که هوش مصنوعی تنها یک ابزار نیست، بلکه بخشی از یک تغییر پارادایم بزرگ‌تر است که سنتی را به چالش می‌کشد.

ایده‌های هویت انسانی، خلاقیت و عاملیت. در یک چارچوب پسانسانی، هوش مصنوعی صرفاً گسترش کار انسانی نیست، بلکه یک همکار در یک شبکه گسترده‌تر است که وجود انسان را تغییر می‌دهد. از آنجایی که سیستم‌های هوش مصنوعی به طور فزاینده‌ای در وظایفی که نیاز به تصمیم‌گیری، خلاقیت و یادگیری دارند، مشارکت می‌کنند، آنها محوریت انسان را در این زمینه‌ها به چالش می‌کشند و انسان‌ها را به عنوان عوامل اولیه هوش و عمل متمرکز می‌کنند. این تغییر فقط اقتصادی نیست، بلکه فلسفی است، زیرا ما را مجبور می‌کند تا مرزهای بین انسان و ماشین، و تعریف کار، خلاقیت و هوش را

بازنگری کنیم.

ظرفیت هوش مصنوعی برای تصمیم‌گیری مستقل، سازگاری و پتانسیل خلاقانه آن بازتاب تعدد و سیال بودن BWO است. هم هوش مصنوعی و هم BWO نقش‌ها و ساختارهای ثابت را رد می‌کنند و حالتی پویاتر و بازتر از وجود را ارائه می‌دهند. در این پارادایم جدید، سوژه انسانی دیگر تنها خالق یا کنترل‌کننده نیست، بلکه بخشی از مجموعه بزرگ‌تری از نیروها است که شامل ماشین‌ها، داده‌ها و دیگر اشکال زندگی است. میتوان گفت که این تغییر به دورانی منجر می‌شود که در آن خلاقیت و هوش انسانی جایگزین هوش مصنوعی نمی‌شود، بلکه تقویت می‌شود و تغییر شکل می‌دهد و فرصت‌های جدیدی را برای نحوه زندگی، کار و تفکر ما باز می‌کند.

بنابراین، تغییر پارادایم ایجاد شده توسط هوش مصنوعی صرفاً تکنولوژیکی نیست، بلکه وجودی است. نحوه ارتباط ما با کار، با یکدیگر و خودمان را تغییر خواهد داد. همانطور که هوش مصنوعی در زندگی ما جاسازی می‌شود، ما باید روش‌های جدیدی برای تفکر در مورد ذهنیت، عاملیت و اخلاق را در آغوش بگیریم. درست مانند اینکه چگونه گوشی‌های هوشمند و اینترنت زندگی اجتماعی، اقتصادی و شخصی ما را بازتعریف کرده‌اند، هوش مصنوعی نیز بیشتر خطوط بین انسان و ماشین را محو می‌کند و ما را به چالش می‌کشد، تا معنای انسان بودن را در این چشم‌انداز جدید فناوری بازتعریف کنیم. این تغییر چیزی نیست که بتوان از آن ترسید، بلکه فرصتی است برای درگیر شدن با درک سیال‌تر و به هم پیوسته‌تر از زندگی، جایی که انسان‌ها و ماشین‌ها برای ایجاد اشکال جدید وجود و دانش با

یکدیگر همکاری می کنند.

در عین حال در عرصه شبکه‌های اجتماعی تولید محتوا و داده ما با هجمه‌ای بزرگ از انواع اطلاعات روبه‌رو هستیم که ذهن ما را بمباران می کنند. هوش مصنوعی و الگوریتم‌هایش می توانند ما را با چالشی که یووال نوا هریری در کتاب تازه خود «نکسوس، تاریخی اجمالی از شبکه‌های اطلاعاتی از دوران پارینه سنگی تا هوش مصنوعی» از آن یاد می کند بیشتر و بیشتر مواجه کند. هوش مصنوعی همانند شکاف اتم شمشیری دو لبه است. شمشیری در ساحت ذهن‌ها، سیاست و اجتماعات. توانایی آن در کنترل و تحریک احساسات و ذهن‌ها و پوشاندن حقایق بسیار فراتر از امکانات انسانی پیش از خود است. ما در مدت زمان کوتاهی با لایه‌هایی از فرا واقعیت Hyper Reality به مفهوم بودیاردی آن مواجه خواهیم بود که محصول عاملیت انسانی یا دستگاه سیاسی-دیپلماتیک خاصی نیست بلکه برساختی مبتنی بر یک عقلانیت کاملاً بیگانه Alien Intelligences است. یک برساخت غیر خطی و بر پایه سلسله‌مراتبی که خارج از سلسله‌مراتب‌های انسانی است. شما به یک نوع بروکراسی مبتنی بر هوش مصنوعی باید فکر کنید که در مورد تشخیص نیاز شما به نوع درمان، هزینه بیمه، وام بانکی، اعتبار سرمایه و چیزهای می توانند تصمیم‌گیری کند. با اتصال شبکه ساعت‌های هوشمند که خواب، تحرک، ریتم قلب، میزان خواب، استراحت شما و پترن خرید کردن، علایق خصوصی شما را می توانند در کمتر از یک دقیقه بررسی و پروفایل کند و بر مبنی آن فرمی از واقعیت را برای مصرف شما بازنمایی کند. همزمان که ما در حال پیشرفت هستیم باید در جهان دمکراتیک راه‌های

قانونی صیانت از خود را به عنوان موجودی ارگانیک عمیق‌تر بررسی کنیم.

شش در جمهوری اسلامی ایران مسئله و روند آموزش و پرورش کاملاً با ایدئولوژی سرکوبگر حکومت مرکزی درگیر شده است و سعی در ایجاد رعایا، زیردستان و پیروان ایدئولوژی ولایت فقیه دارد. شما به عنوان یک استاد، در مورد امکاناتی که هوش مصنوعی می تواند به افراد تحت ستم و بی تابیت مانند کردها ارائه دهد تا به آنها اجازه دهد بدون سیستم ظالمانه‌ای که تحت جمهوری اسلامی ایران تجربه می کنند، به آموزش دسترسی داشته باشند، چه فکر می کنید؟

هوش مصنوعی این پتانسیل را دارد که فرصت‌های دگرگون‌کننده‌ای را برای مردم بی‌دولت و ستمدیده، مانند کردها، در ارائه دسترسی به آموزش خارج از محدوده کنترل سرکوبگر دولت فراهم کند. از آنجایی که هوش مصنوعی با یکپارچه‌سازی، نمونه‌برداری و تغییر مقادیر زیادی از داده‌های موجود عمل می‌کند، مسیرهایی را برای به اشتراک گذاشتن دانش باز می‌کند که می‌تواند موانع حالت سنتی را دور بزند. برای کردها و سایر گروه‌های به حاشیه رانده شده، فناوری‌های هوش مصنوعی - مانند پلتفرم‌های یادگیری آنلاین، معلمان مجازی شخصی‌سازی‌شده، و سیستم‌های ترجمه زبان - می‌توانند دسترسی به آموزش را دموکراتیک کنند و فضاهایی را ایجاد کنند که زبان‌آموزان بتوانند با اطلاعات و ایده‌ها بدون تأثیر مستقیم سانسور دولتی درگیر شوند. در تئوری، هوش مصنوعی می‌تواند این جوامع را توانمند کند تا دانش خود را در



اکوسیستم دیجیتال بزرگ‌تر سهم‌کنند و دید و حفظ فرهنگی را افزایش دهند.

با این حال، همزمان که هوش مصنوعی این امکانات را ارائه می‌کند، چالش‌های مهمی در هنگام رویارویی با قدرت‌های دولتی ملی در کنترل آموزش و توزیع دانش وجود دارد. همانطور که در طول تاریخ دیده‌ایم، دولت‌ها ظرفیت بسیار زیادی برای همکاری، تنظیم و سرکوب منابع آموزشی و پیشرفت‌های فناوری دارند. به عنوان مثال، جمهوری اسلامی ایران قبلاً نشان داده است که چگونه یک دولت می‌تواند محتوای آموزشی را برای همسویی با اهداف ایدئولوژیک خود دستکاری کند. به همین ترتیب، کشورهایی که دارای دستگاه‌های نظارتی و سانسور پیشرفته هستند، می‌توانند به پلتفرم‌های مجهز به هوش مصنوعی نفوذ کنند یا دسترسی به آن‌ها را محدود کنند. اگرچه ملت‌های بدون دولت مانند کردها ممکن است در فضای دانش جهانی مشارکت داشته باشند و تا حدی از هوش مصنوعی استفاده کنند، در مقایسه با بازیگران دولتی با قدرت متمرکز، قدرت اقتصادی و زیرساخت‌های فناوری، برای اعمال کنترل یا نفوذ مشابه بر این منابع تلاش خواهند کرد.

همچنان که بحث آن رفت هوش مصنوعی، در حالت باز بودن و بالقوه، فارغ از ساختارهای سفت و سخت سلسله‌مراتبی تحمیل شده توسط سازمان‌های انسانی عمل می‌کند. در تئوری، این سیالیت می‌تواند به مردمان تحت ستم و بدون دولت اجازه دهد تا در برابر ساختارهای آموزشی سازمان‌یافته‌ای که توسط دولت‌های سرکوبگر اعمال می‌شود، مقاومت کنند. با این حال، همانطور که دلوز و گاتاری نیز به ما یادآوری می‌کنند، سیستم‌های قدرت - مانند دولت‌ها - دائماً در پی اعمال مجدد

کنترل و سازماندهی بر این جریان‌های دانش و خلاقیت هستند. ظرفیت دولت برای تنظیم پلتفرم‌های هوش مصنوعی، کنترل دسترسی به اینترنت، یا حتی مشارکت دانش تولید شده توسط هوش مصنوعی، دشواری دستیابی به فضاهای آموزشی واقعاً رایگان را در شرایط سرکوب نشان می‌دهد.

فلسفه پسانسانی رزی برایدوتی نیز بینشی از این پویایی ارائه می‌دهد. تصور او از موضوع پسانسان، که سیالیت، پیوستگی و مقاومت در برابر سلسله‌مراتب اومانیستی را در بر می‌گیرد، با پتانسیل هوش مصنوعی برای شکستن موانع و ایجاد فضاهای آموزشی غیرمتمرکز همسو می‌شود. برای ملت‌های بدون دولت و تحت ستم، هوش مصنوعی می‌تواند به عنوان ابزاری برای تمرکززدایی از ایدئولوژی‌های ظالمانه دولت‌ها عمل کند و راه‌های جدیدی برای ابراز وجود، حفظ فرهنگی و یادگیری ارائه کند. با این حال، همانطور که برایدوتی نیز تأکید می‌کند، پسانسان‌گرایی باید با واقعیت‌های قدرت و کنترل در جهانی جهانی‌شده و تکنولوژیک دست و پنجه نرم کند. هوش مصنوعی ممکن است لحظاتی از مقاومت و براندازی را فراهم کند، اما ساختارهای گسترده‌تر اقتدار و کنترل دولتی احتمالاً به تسلط خود بر چشم‌انداز دیجیتال و آموزشی ادامه خواهند داد.

بنابراین، در حالی که هوش مصنوعی فرصت‌های امیدوارکننده‌ای را برای ملت‌ای تحت ستم مانند کردها برای دسترسی به آموزش و مشارکت در تبادل جهانی دانش فراهم می‌کند، قدرت فراگیر سیستم‌های دولتی یک مانع مهم باقی خواهد ماند. گروه‌های بدون تابعیت ممکن است بتوانند از طریق هوش مصنوعی آزادی آموزشی را ایجاد کنند، اما همیشه با چالش مداخله،

سانسور و کنترل دولت روبرو خواهند بود. بنابراین، پتانسیل هوش مصنوعی برای چنین جوامعی باید نه به عنوان یک راه حل کامل، بلکه به عنوان بخشی از یک استراتژی گسترده تر برای مقاومت در برابر ظلم و تاکید بر استقلال فرهنگی در نظر گرفته شود. آینده آموزش این گروه های به حاشیه رانده شده احتمالاً به ترکیبی از نوآوری های تکنولوژیکی، مقاومت استراتژیک و تلاش های همبستگی جهانی برای عقب راندن سیستم های تحت سلطه دولت بستگی دارد.

شش در حوزه کاری خودتان که حوزه هنر و معماری است، هوش مصنوعی فقط یک ابزار است یا بیشتر شبیه یک همکار عمل میکند؟

در حال حاضر، هوش مصنوعی در درجه اول به عنوان یک ابزار و شاید یک دستیار در کار من عمل می کند، اما نقش آن فراتر از کاربرد صرف است. هوش مصنوعی طیف گسترده ای از امکانات را به ویژه در توسعه فرآیندهای مبتنی بر تصویر ارائه می دهد. این به من این امکان را می دهد که بیشتر روی جنبه های مفهومی هر پروژه تمرکز کنم، در حالی که هوش مصنوعی می تواند اجرای فنی را مدیریت کرده و تسریع کند. این تغییر به هنرمندان و طراحان اجازه می دهد تا ابعاد فکری، احساسی و نمادین عمیق تری از کار خود را بدون گرفتار شدن در کارهای تکراری یا وقت گیر بررسی کنند. حوزه های مختلف هنر و طراحی استراتژی های مختلفی را می طلبند، و هوش مصنوعی شروع به ایفای نقش مهمی در بسیاری از این موارد کرده و فرآیند خلاقیت را تغییر می دهد.



در رشته های خاصی که دقت و محاسبات بسیار مهم هستند، هوش مصنوعی ضروری شده است. این می تواند به سطوحی از کمال فنی دست یابد که تولید دستی آن برای انسان غیرممکن یا به سختی ممکن است. با این حال، در زمینه های دیگر، مانند هنرهای تجربی و بیانگرانه - experiential art and expressive art، نقص، تصادف و عواطف انسانی ارزش های اصلی باقی می ماند. به عنوان فردی که فراتر از این مرزها کار می کند، آموخته ام که قبل از تعیین اینکه چگونه هوش مصنوعی یا خلاقیت انسانی باید رهبری را بر عهده بگیرد، ابتدا باید بفهمیم که این فرآیند به چه چیزی نیاز دارد. هوش مصنوعی، از این نظر، جایگزینی برای شهود انسان نیست، بلکه مکمل آن است. بسیاری از هنرمندان و طراحان در حال حاضر هوش مصنوعی را به عنوان بخشی از یک سیستم جدید کاردستی در جریان کار خود ادغام می کنند و از هوش مصنوعی برای افزایش ظرفیت خلاقانه خود استفاده می کنند، اما این نباید به عنوان جابجایی نقش انسان در خلقت تلقی شود. این تنش بین دقت مکانیکی هوش مصنوعی و ماهیت ارگانیکی و غیرقابل پیش بینی خلاقیت انسان از اهمیت بسزایی برخوردار است و در کار خود من، هوش مصنوعی مشابه BWO عمل می کند - سیستمی باز از امکانات را ارائه می کند که در آن خلاقیت می تواند آزادانه جریان داشته باشد، با این حال نقش انسان هنرمند در هدایت و شکل دهی این پتانسیل حیاتی است. در حالی که هوش مصنوعی می تواند به جنبه های فنی کار کمک کند، اما این لمس، احساس، شهود و پاسخ انسانی انسان به رنگ، فرم و مواد است که در مرکز فرآیند خلاقیت



باقی می‌ماند. این عناصر انسانی ظرافت‌ها، تصادفات و ظرافت‌هایی را معرفی می‌کنند که هوش مصنوعی، هر چقدر هم پیشرفته باشد، نمی‌تواند به طور کامل آنها را تکرار کند.

علاوه بر این، پسانسان گرایی رزی برایدوتی لنز ارزشمندی را فراهم می‌کند که از طریق آن می‌توان این رابطه در حال تکامل بین هوش مصنوعی و تمرین هنری را مشاهده کرد. تصور برایدوتی از سوژه پسانسان، که دربرگیرنده ارتباط و سیالیت بین انسان، ماشین و محیط است، آینه پویایی فعلی در دنیای هنر است. در این چارچوب پسانسانی، هوش مصنوعی صرفاً یک ابزار نیست. این به بخشی جدایی‌ناپذیر از مجموعه خلاق تبدیل می‌شود، جایی که انسان و ماشین برای تولید اشکال جدید هنر با یکدیگر همکاری می‌کنند. این رابطه بین انسان هنرمند و هوش مصنوعی منعکس‌کننده یک مدل خلاقیت پسانسان محور است، که در آن عاملیت در شبکه‌ای از موجودات انسانی و غیر انسانی به اشتراک گذاشته می‌شود که هر کدام به روش خود در فرآیند خلقت سهیم هستند. این همکاری نشان‌دهنده دور شدن از نگاه کردن به فناوری به عنوان خارج از فرآیند خلاقانه است و در عوض هوش مصنوعی را به عنوان یک خالق مشترک که امکانات تولید هنری را گسترش می‌دهد، قرار می‌دهد. اما در هر صورت همانطور که انسان امکاناتی را که یک قلم مو به او ارایه داده است را گسترش داده است می‌تواند به هوش مصنوعی هم چون امتدادی از بدن هنرمند فکر کرد اما در نهایت عاملیت خلق کردن در جهان امکاناتی که قلم مو و رنگ ارایه می‌دهند از آن فرد انسانی است همچنان که نمی‌

توان مرز مشخصی را بین این عاملیتهای ترسیم کرد.

با این حال، اذعان به این نکته ضروری است که حتی اگر هوش مصنوعی نقش مهمی ایفا کند، خطای انسانی - ماهیت لمسی، تصادفی و شهودی تولید هنری - همچنان در درک و ارزش گذاری هنر نقش اساسی دارد. دقیقاً مانند معرفی رایانه‌ها در فرآیندهای هنری دهه ۱۹۹۰، هوش مصنوعی اکنون ظرفیت کشف اعماق جدید رسانه را افزایش می‌دهد، اما ارتباط بین حافظه، تعامل فیزیکی با مواد و پاسخ‌های انسانی که آنها برمی‌انگیزند عمیقاً در هنر ریشه دوانده است. فرآیند چالش و فرصت در حفظ تعادل نهفته است که در آن هوش مصنوعی و لمس انسان در کنار یکدیگر وجود دارند و یکدیگر را در خلق چیزی جدید و عمیق تکمیل می‌کنند.

در نهایت، در عمل من، هوش مصنوعی هم یک ابزار و هم یک همکار است. این به من امکان می‌دهد تا دامنه خلاقیت خود را گسترش دهم و روش‌های جدید را کشف کنم، اما همچنین مرا مجبور می‌کند تا در مورد معنای خلقت تجدید نظر کنم. درست همانطور که معرفی ابزارهای دیجیتال زمانی تولید هنری را بدون جایگزینی دست انسان متحول کرد، هوش مصنوعی نیز بدون از بین بردن نیاز به شهود، احساسات و غیرقابل پیش بینی بودن انسان، مسیرهای جدیدی را برای خلاقیت ارائه می‌دهد. به این ترتیب، هوش مصنوعی، در زمینه من، به عنوان یک شریک در حال تکامل عمل می‌کند - شریکی که آینده هنر و طراحی را شکل می‌دهد و در عین حال همچنان بر عناصر عمیقاً انسانی فرآیند خلاق تکیه می‌کند.